

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در این امر اول نظر مرحوم آخوند و بزرگان دیگری از اعیان اصولیین را ملاحظه فرمودید. تحقیق در این مطلب به دنبال آن تحقیقی است که در سال گذشته ما در بحث حجیت قطع عنوان کردیم، آنجا ما بیان کردیم این که ما مسئله حجیت را ذاتی بدانیم برای قطع این امر صحیحی نیست؛ حجیت نه جزء ذاتیات قطع است و نه از لوازم ذاتی قطع است. بیان کردیم که وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم چنین قضیه‌ای را عقل ندارد، عقل يك حکم مستقلاً که قطع را موضوع قرار بدهد و محمول قضیه را حجیت قرار بدهد چنین چیزی ثابت نیست.

بر خلاف آنچه که کثیری از اصولیین قایل هستند و در رسائل قبل از رسائل و حتی مرحوم آخوند در کفایه فرمودند «القطع حجة عقلاً» و ما چنین مطلبی را انکار کردیم و بحث مفصلش را در سال گذشته ذکر کردیم. عرض کردیم آنچه که ذاتی برای قطع است عبارت از طریقت و کاشفیت است، قطع يك خصوصیت بیشتر ندارد، و آن طریقت تامه و کاشفیت تامه است.

اما زاید بر این خصوصیت که بگوئیم قطع حجیت هم دارد، قطع وجوب المتابعیت هم دارد گفتیم چنین چیزی درست نیست. يك تشبیهی را در همانجا بیان کردیم و آن این بود که اگر کسی در حضور معصوم (ع) يك حکم واقعی برای او منکشف شود، اینجا آیا ما دوتا حکم داریم؟ وقتی مراجعه‌ای به عقل می‌کنیم، عقل میگوید: (1) تو قطع پیدا کردی به حکم و این قطع حجیت دارد. (2) لزوم المتابعیت و لزوم الامتثال را عقل حکم بکند، گفتیم که ما باشیم و عقل وقتی مراجعه‌ای به عقل می‌کنیم عقل يك حکم بیشتر ندارد؛ عقل می‌گوید امتثال المولا واجب، وقتی يك تکلیفی از ناحیه مولا برای شما ثابت شد (از هر طریقی که باشد) به حضور عند المعصوم باشد، به قطع باشد، یا به راه‌های دیگر، وقتی يك تکلیفی برای شما ثابت شد، عقل فقط يك حکم دارد و آن لزوم امتثال تکالیف از ناحیه مولا است.

ما حکم دیگری نداریم در اینجا ولو اینکه در السنه اصولیین این مطلب خیلی شایع و رایج است و می‌گویند قطع عقلاً حجت است، ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید امتثال مولا لازم است، قطع تنها خاصیتی که دارد، می‌آید برای قاطع واقع را روشن می‌کند وقتی که واقع را روشن کرد، مثل آنجایی که شما در حضور معصوم (ع) نشستید واقع برای شما روشن است قطع يك طریق تام است و کاشف تام از واقع است. اما وقتی قطع حاصل شد، عقل دیگر نمی‌آید بگوید در اینجا دو حکم داریم یکی بگوید هذا حجت دوم هم بگوید يجب امتثال المولا، نه، فقط آن حکمی که موجود است همین حکم دوم است، یعنی لزوم امتثال مولا.

پس قطع چکاره است؟ قطع دست شما را گرفته به واقع رسانده است، قطع طریق واقع شده است، واقع را برای شما روشن کرده است و لذا این نکاتی که ما عرض کردیم این تحقیقش را در سال گذشته مفصل ذکر کردیم، آنچه که شاید از کتاب‌های اول اصول در ذهن آقایان هم بوده که حالا شما الان قطع پیدا می‌کنید به اینکه هم مباحثه شما این حکم را کرد، بگوئیم القطع حجت اثری ندارد برای حجیت، معنا ندارد، اگر ما گفتیم قطع حجیتش ذاتی است یعنی هر جا در هر موردی نسبت به هر حکمی از هر

کسی بخواهد صادر بشود باید این حجیت درش باشد وقتی شما می‌گویید زوجیت ذاتی برای اربعه است یعنی قابل انفکاک نیست، اگر بگویید داخل در ذات نیست از لوازم ذات است باز هم قابل انفکاک نباید باشد در حالی که چه بسیار قطع‌های که انسان پیدا می‌کند اما هیچ معنای معقولی برای این که بگوییم حجیت دارد ندارد.

بنابر این، تنها چیزی که ذاتی قطع است (این بحث را خوب دقت کنید ثمرات زیادی هم در اصول دارد) تنها چیزی که ذاتی قطع است طریقیست، تنها چیزی که ذاتی است کاشفیت تامه است آن وقت ما گفتیم طبق همین مبنای ما باز شارع حجیت را نمی‌آید جعل بکند برای قطع، برای اینکه تحصیل حاصل می‌شود وقتی قطع دست انسان را می‌گیرد و واقع را برای انسان روشن می‌کند شارع حالا باز نباید بگوید من این را حجت قرار دادم این تحصیل حاصل است چون بلافاصله عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند دیگر اگر شارع بگوید هذا حجت تحصیل حاصل است، نمی‌تواند شارع ازش سلب بکند برای اینکه مخالف با حکم عقل است، ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید امتثال مولا لازم است، آیا شارع می‌تواند بیاید با همین حکم عقل مخالفت بکند، شارع می‌تواند بگوید نه اگر من در يك موردی به عنوان شارع حکمی کردم امتثال لازم نیست، اگر من يك حکم الزامی کردم امتثال لازم نیست، این معقول نیست، این مثل این است که شارع بگوید يك چیزی هم واجب است و هم واجب نیست، هم حرام است و هم حرام نیست.

پس مشهور می‌گوید: «حجیت ذاتی قطع است، ذاتی قابل جعل و قابل سلب نیست.» ما می‌گوییم: حجیت ذاتی قطع نیست؛ تنها چیزی که ذاتی قطع است طریقیست، سؤال می‌کنیم حالا که می‌گوییم حجیت ذاتی قطع نیست آیا مولا می‌تواند حجیت را برای قطع جعل کند؟ می‌گوییم خیر! چرا؟ چون تحصیل حاصل لازم می‌آید، وقتی انسان قطع پیدا کرد به واقع به مجرد اینکه واقع برای انسان مکشوف شد چه حکمی می‌آید؟ حکم عقل به لزوم امتثال مولا، لزوم امتثال مولا غیر از حجیت القطع است، آنچه که مشهور می‌گویند این است که عقل يك حکم مستقلی دارد، که موضوعش قطع است «القطع حجت عقلاً» این عبارت را در کتاب‌های اصولی زیاد دیده‌اید، ما عرض مان این است که این عبارت باطل است؛ عقل برای قطع بعنوان يك موضوع مستقل حکمی ندارد، عقل يك حکم دارد، لزوم امتثال تکالیف مولا، باید تکالیف مولا امتثال بشود، حالا شما به تکلیف مولا از راه قطع رسیدید باید امتثال بکنید، در حضور معصوم دیدی و متوجه شدی باید امتثال کنید، از راه طریق دیگری که خود مولا معتبر کرده است، مولا اگر گفت این آقا هر وقت حکمی را از طرف من گفت تو قبول بکن، می‌خواهی یقین پیدا بکنی و می‌خواهی یقین پیدا نکنی، می‌خواهی ظن پیدا کنی و می‌خواهی ظن پیدا نکنی باید تبعیت کنی، عقل می‌گوید امتثال لازم است.

بنابر این، جعل حجیت روی این مبنای ما تحصیل حاصل است.

شارع نمی‌تواند سلب حجیت کند و بگوید حالا که تو قطع پیدا کردی این قطع تو بدرد نمی‌خورد؛ نه از باب اینکه حجیت ذاتی است و حجیت قابل سلب نیست، بلکه اگر شارع این کار را بکند مخالف با حکم عقلی قطعی و عقلی مسلم است و شارع با حکم عقلی مسلم نمی‌تواند مخالفت کند. مرحوم آخوند فرمود: «الظن ليس كالقطع»، چرا؟ فرمود چون قطع حجیت ذاتیه دارد، ظن حجیت ذاتیه ندارد. این روی مبنای آخوند است، ما مبنای مرحوم اصفهانی را گفتیم، مبنای مرحوم آقای خویی را گفتیم، مبنای مرحوم شهید صدر را هم اشاره کردیم.

مبنای استاد محترم:

حالا روی مبنای خودمان می‌گوییم: ما هم قبول داریم «الظن ليس كالقطع» اما نه از این جهتی که قطع حجیت ذاتی دارد؛ ما این مطلب را انکار کردیم بلکه ما يك خصوصیت ذاتی را برای قطع قبول کردیم. و آن عبارت از طریقیست و کاشفیت است، قطع

مساوی با طریقت است، قطع مساوی با کاشفیت است. در حالی که ظن کاشفیت ندارد، گاهی اوقات هم تعبیر می‌کنیم به اینکه کاشفیت ناقصه دارد، اما کاشفیت ناقصه با عدم الکاشفیه در نتیجه یکسان است. پس می‌گوییم قطع چون کاشف است، یا کاشف تام است. لذا اگر قطع پیدا کردیم عقل حکم به لزوم امتثال می‌کند، وقتی ظن به يك حکم پیدا کردیم واقع برای ما مکشوف نشده است، وقتی مکشوف نشد اینجا حکم عقل به لزوم امتثال جریان پیدا نمی‌کند و در نتیجه ظن نه در ثبوت تکلیف اعتبار دارد و نه در سقوط تکلیف، چون کاشفیت و طریقت ندارد، این تحقیق ما در این امر اول است. پس تحقیق این امر اول روی آن مبنای که در سال گذشته اختیار کردیم روشن شد. عرض کردیم مرحوم آخوند قبل از اینکه امارات ظنیه را بیان کنند سه مقدمه عنوان کردند، مقدمه اول این بود که ظن مانند قطع نیست بحثش تمام شد روی همه مبانی ما روشن کردیم.

امکان تعبد به ظن

اما مقدمه دوم، در مقدمه دوم مرحوم آخوند سه مطلب دارند.

1) آیا تعبد به ظن امکان دارد یا ندارد؟ یعنی آیا شارع می‌تواند و ممکن است ما را متعبد به ظن کند؟ اگر گفتیم ممکن نیست اثبات کردیم استحاله آن را، تمام ادله که در شرع ظهور در تعبد به ظن دارد، ادله که ظهور در اعتبار خبر واحد دارد، ظهور در اعتبار ظواهر دارد، تمام این ادله دیگر از بین می‌رود. اگر کسی بگوید تعبد به ظن امکان ندارد معنایش این است که شارع نمی‌تواند ما را ملزم کند به اینکه به ظن و ظنون عمل بکنیم.

2) اگر ما نه برای امکان و نه برای استحاله دلیل پیدا نکردیم، گفتیم آقا بالاخره نمی‌دانیم آیا تعبد به ظن ممکن است یا ممکن نیست، آیا در اینجا ما اصل عقلایی داریم یا نداریم؟ يك اصلی که ما را به یکی از این دو طرف راهنمایی کند عند العقلا داریم یا نداریم؟

3) مطلب سوم این کسانی که گفتند تعبد به ظن موجب يك توالی فاسد است مرحوم آخوند سه تالی فاسد را از قول آنها نقل می‌کنند و مورد اشکال قرار می‌دهند.

ما هم باید هر سه مطلب را با تحقیقش بیان کنیم.

مطلب اول: آیا تعبد به ظن امکان دارد یا نه؟ يك اختلافی بین اصولیین هست که این امکان به چه معنایی است؟ چهار معنا در اینجا احتمال داده شده است. بگوییم مراد از این امکان، امکان عقلی است، امکان عقلی یعنی احتمال، وقتی می‌گوییم آیا تعبد به ظن امکان ندارد یعنی از نظر عقلی احتمالش داده می‌شود. و این کلامی که از شیخ الرئیس رسیده «کل ما قرأ سمعك من الغرائب فذره فی بقعة الامکان ما لم یزدك عنه واضح البرهان»، هر چیزی که به گوشت خورد از عجایب و غرائب این را در بقعه امکان قرار بده بگو احتمالش هست تا مادامیکه يك برهانی بر خلاف او قائم نشده. این امکان همان احتمال عقلی است اگر به گوش شما امکان رجعت خورد، بلا فاصله انکارش نکن بگو ممکن است، مگر اینکه يك برهان عقلی بر خلاف او قایم شود.

در میان اصولیین همه فرمودند که امکان در اینجا بمعنای امکان عقلی نیست، تنها کسی که پذیرفته که این امکان در اینجا بمعنای امکان عقلی و احتمال است امام رضوان الله علیه است، در کتاب انوار الهدایة در جلد اول در صفحه 189 ایشان فرمودند این امکان، امکان عقلی است یعنی ما وقتی می‌گوییم آیا تعبد به ظن امکان دارد یا نه؟ یعنی آیا عقلا این احتمال را می‌دهیم که شارع ما را متعبد به ظن کرده باشد یا نه؟

دیگران حرفشان این است که امکان عقلی که همان عبارت اخرای احتمال است چیزی نیست که قابل نزاع باشد، چون هر کسی احتمال را می‌دهد احتمال که قابل نزاع نیست، بگوییم این احتمال درست است یا باطل است، یا چرا این احتمال داده شده است، احتمال امرش دایر مدار وجود و عدم است، احتمال می‌دهیم شارع ما را متعبد کرده باشد، احتمال يك موضوع قابل برای نزاع نیست.

الان اگر کسی از شما سؤال می‌کند، می‌گویید من احتمال می‌دهم زید بیاید، کسی می‌تواند به شما می‌گوید که آقا چرا احتمال دادید؟ نه، چون احتمال يك امر وجدانی است شما این احتمال در ذهنتان می‌آید و دیگری این احتمال در ذهنش نمی‌آید، نه به آن کسی که این احتمال در ذهنش آمده می‌توانیم بگوییم چرا احتمال است، (چون احتمال يك امر غیر اختیاری است) و نه به آن کسی که احتمال به ذهنش نیامده است. بنابر این، اولاً احتمال يك امر غیر اختیاری است و ثانیاً دایر مدار وجود و عدم است و ثالثاً قابلیت نزاع را ندارد. می‌گوییم حالا این احتمال درست است یا نه؟ و حق هم با اینهاست یعنی به نظر ما همانطوری که مرحوم آخوند و دیگران تصریح کردند این امکان را در اینجا بمعنای احتمال نیست وجهش هم همین است که گفتیم.

پس امکان بمعنای احتمال عقلی نیست.

مراد از این امکان، امکان ذاتی است. امکان ذاتی یعنی آنچه که نه وجود برای او ضرورت دارد و نه عدم برای او ضرورت دارد. امکان ذاتی در مقابل استحاله ذاتی است، شما می‌گویید اجتماع نقیضین استحاله ذاتی دارد، آیا در اینجا این که ما می‌گوییم تعبد به ظن امکان دارد یا نه مراد امکان ذاتی است؟ می‌گوییم نه، چرا؟ برای اینکه در امکان و استحاله ذاتی به مجرد اینکه ما تصور کنیم تصدیق می‌کنیم استحاله را، به مجرد اینکه ما اجتماع ضدین یا نقیضین را تصور می‌کنیم می‌گوییم آقا محال است، تردیدی درش نیست. اما در ما نحن فیه اینطور نیست که تعبد به ظن را مشهور می‌گویند استحاله‌ای ندارد این قبه می‌گوید استحاله دارد اختلافی است.

اما در اجتماع نقیضین هیچکس اختلاف نمی‌کند. پس امکان در اینجا مراد امکان ذاتی نیست. احتمال سوم که از کلام مرحوم آخوند استفاده می‌شود و حتی از کلمات مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه استفاده می‌شود که این مطلب را مشهور قایل هستند این است که بگوییم مراد از این امکان، امکان وقوعی است. ممکن است که يك چیزی امکان ذاتی داشته باشد، استحاله وقوعی داشته باشد، امکان وقوعی یعنی ما لا یلزم من وجوده آنچه که از وجودش يك محالی لازم نیاید، اگر ما لا یلزم من وجوده محال اگر از چیزی از وجودش يك محال و استحاله به وجود نیاید این می‌شود ممکن وقوعی. اگر ما گفتیم شارع ما را متعبد به ظن کند سبب می‌شود حلال حرام شود، واجب حرام شود و محبوب مبعوض شود، اینها می‌شود تالی فاسد، آنی که از وجودش تالی فاسد به وجود می‌آید می‌شود محال وقوعی، آنی که از وجودش تالی فاسد لازم نیاید می‌شود ممکن وقوعی، و حق با مرحوم آخوند است اینهایی که می‌خواهند بگویند آقا تعبد به ظن امکان دارد یعنی اگر شارع آمد ما را متعبد به ظن کرد در عالم وجود و وقوع هیچ تالی فاسدی محقق نمی‌شود.

معنای امکان از نظر امام خمینی(ره):

امام (رضوان الله علیه) فرمودند: به نظر ما اینجا امکان را به امکان وقوعی نمی‌توانیم معنا بکنیم. نکته‌ی که دارند این است که می‌فرمایند: استحاله وقوعی است اما اگر يك جا استحاله‌ی وقوعی شد ملازمه ندارد با اینکه امکانش هم امکان وقوعی باشد؛ می‌فرمایند: کسانی که ادله اقامه کردند بر امتناع تعبد به ظن اگر این ادله تام باشد نتیجه‌اش می‌شود استحاله وقوعی، اما آیا ملازمه دارد هر جا استحاله وقوعی مطرح شد بگوییم پس باید ما مقابلش را بگوییم که مقابل امکان وقوعی است، در حقیقت این

دقت را فرموده‌اند که شمای مشهور می‌گویید اگر گفتیم امکان ذاتی مقابلش استحاله ذاتی است، اگر گفتیم امکان وقوعی مقابلش استحاله وقوعی و بالعکس نه ملازمه وجود ندارد اگر از آن طرف استحاله وقوعی بود معنایش این نیست که ما این امکان را حتماً به امکان وقوعی تفسیر نکنیم. جواب این است که این فرمایش متین است، در صورتی که معانی دیگر برای ما قابل قبول باشد؛ اگر يك کسی گفت آقا احتمال عقلی می‌دهیم استحاله وقوعی هم داریم، اما وقتی ما گفتیم آن معنای احتمال عقلی امکان بمعنای احتمال عقلی معنا ندارد اینجا قابلیت نزاع را ندارد، وقتی معانی دیگر را ما کنار گذاشتیم راهی نداریم جز اینکه بگوییم حالا که استحاله وقوعی ندارد امکان وقوعی دارد.

بنابر این این امکان در اینجا امکان وقوعی است. باقی می‌ماند يك معنای چهارمی را که مرحوم نائینی کرده خودتان امشب فوائد الاصول را ببینید آقایان حتماً باید مراجعه بکنند، به آنچه که ما می‌گوییم اکتفا نکنند، خودتان به این متون اصولی در درجه اول کفایه را حتماً با دقت ببینید، رسائل را حتماً با دقت ببینید و بعد هم این مواردی که معمولاً ما نقل می‌کنیم و ارجاع می‌دهیم حالا یا از انوار الهدایة نقل می‌کنیم حتماً ببینید که انوار الهدایة چه گفته، چون ما همه نکات را که نمی‌توانیم اینجا بیاوریم و از همه کتب بیان کنیم از هر کتابی آنچه که به ذهن می‌آید بیان می‌شود، اما نکات بسیار مهم دیگری هم دارد، در فوائد الاصول جلد سوم صفحه 88، مرحوم نائینی امکان را بمعنای امکان تشریعی گرفته است ببینید آیا این مطلب درست است یا نه؟